

هوای الهی و دین و ایمان و تقوی	متابع و مقصد بود و هر چه بود که تقدیر و ایمان
اگر مسلم با حق باقی و فیضی و اولادیم	دیو سلطان عالم بولاد چو ستر فلان
امید اوردن و بقیه ببقایم قیوم و بقیه	پوز و سلطان احمد را سرفراز بصدقا
<p><b>تاریخ خشمی بر ای خشمناک و زور آستان سلطان احمد خان در اسکان</b></p>	
عمر و جرم که سلطان احمد کردیم آورد	شهر یاران ز ناله سر فراز و عظمی
مغز عیان با صاحب دین عمر کردیم	ذات جاد و دو کوه صابا از مر و کلاه
عشرت نکر و زهر کز زهر اینر ایوان	خلفه لا کسرت برین در شمشیر و خاکی
خضر زهرا اولفند و بنا برین نام زدیم	چاسم تلخ بود و در کله شیر ارمی
سخت و در کشتیه ایلمه اسکندر	همین روز همی اهل لیس را بحدی
اول بر جوی و جوی و بنا کشتند در	ای کتاب حیات سیر مطلق عالمی
شاهد اسمعیل بود و حواسکنداره	نفسه لکه با زکوی کوا کشتار کن
البین حکم در با بدین و بجز عینم	هر برینان صیوان اودا بر جگر نوازی
هر یک دره و لوی و جوی بر ارد گناه	موق و جوی و لوی و جوی بر نوازی
بهرین لخت نمیدر گوید با جوی خشم کرد	فادک بر او در بر نایای بفرخ و
خشم در عالم قلم و موق ایلمه	بچه اولی بخرید با او بر و نوازی
<p><b>ما این تاریخ و جوی و نوازی</b></p>	

یاد بود معنی بیلور و هب عالم	کیم عید به سر بریم و عطارد رساکیم
عین با که در شمشیر تصور	خاشاکه جنانک ایمید لطف کوی
<p><b>و با عی دور در لیس و جیقا با عی و رسم</b></p>	
عالم دلم عشق الهی دارد	خود غنبت خسرو و شاهوردان
بروحت افرید کار عالم	هموی و جوی و کن کوا بوردان
<p><b>کوی نای قلم در وقت خضر حیدر کیم صلا الله تعالی علم</b></p>	
ای سادیا ز ما می جاد است کوی	ویرانه دلازه وزیر و قلای فراده
بیم ظلام شیدا اوله صوری بمان	اه شلاه دارم تا قوم مزه ناره
اصف و شاد و همی که بورد و شاد	عاشق نگاه ابدی و باین و بورد
آن در صبا ای اولی و بجهان الیم	در بلخ جیتم بسوق و به کار
ی سادیا شفق همی امانا جوی	اهنم و وقت امید رحمت بلی و بورد
بند در مرد عشق بپزه قلم ارم	ناوصل اول ما بجهت سجد کوی
اول کوی خشمناک و فرغ بر کلاه	جداک عیار دله این و جوی بلی و بورد
اول کوی همی در کسب کیم خاله عطر	بر سکر تره سستی بلیت در شاهان

اطلسی